

تحلیل اقتصادی-سیاسی موانع تأثیرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی

محمدعلی متفکرآزاد

استاد اقتصاد دانشگاه تبریز، motafakker@tabrizu.ac.ir

سیاب ممی‌پور*

دانشجوی دکترای اقتصاد دانشگاه تبریز، mamipours@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱/۲۶

چکیده

رشد اقتصادی کندتر برخی از کشورهای در حال توسعه برخوردار از منابع طبیعی در مقایسه با کشورهای فاقد منابع و تأیید وجود رابطه منفی بین وفور منابع طبیعی و رشد اقتصادی در برخی مطالعات اخیر، یک معمای اقتصادی را مطرح نموده که بعضاً از آن به عنوان بلای منابع طبیعی یاد می‌شود. در این مطالعه در چهار گروه از کشورها و با استفاده از تحلیل توصیفی، نحوه اثرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی از خلال عوامل اقتصادی و سیاسی شناسایی گردیده است. نتایج حاکی از آن است که وفور منابع طبیعی باعث کندی رشد اقتصادی نیست بلکه نحوه برخورد با این منابع است که موجبات توسعه نیافتگی برخی از کشورهای دارای منابع را فراهم می‌نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد که بیماری هلندی، ضعف سرمایه انسانی، رانت‌جویی، فساد و ارتشاء، به عنوان کانال‌های کندی رشد اقتصادی، همگی از حکمرانی بد ناشی می‌شود. همچنین حکمرانان بد که برخورد نامطلوبی با منابع طبیعی کشور خود دارند، عموماً مستبد و تحت‌الحمایه قدرت‌های خارجی سلطه‌گر هستند. بنابراین، عدم توفیق این کشورها در بهره‌مندی از مزیت وفور منابع طبیعی علاوه بر ضعف مدیریت داخلی، از استعمار نو خارجی نیز ناشی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: رشد اقتصادی، وفور منابع طبیعی، سرمایه انسانی، بیماری هلندی، رانت‌جویی، فساد، حکمرانی بد، سلطه خارجی، استعمار نو.

طبقه‌بندی JEL: O57, Q32, I29

* نویسنده مسئول

۱- مقدمه

شواهد و مطالعات تجربی متعددی حاکی از کندی مستمر رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه دارای وفور منابع طبیعی است؛ به طوری که این یافته‌ها با مبانی تئوریک اقتصادی - که در آن‌ها سرمایه طبیعی به عنوان عامل کلیدی و مهم رشد و تولید معرفی شده - همخوانی ندارد. در تحلیل تأثیرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی نکته مهم این است که منابع طبیعی دارای اثرات منفی و بازدارنده بر رشد و توسعه اقتصادی این کشورها نیست بلکه نحوه برخورد با منابع است که اغلب موجب بروز انحرافات و گرایش‌های خاصی در اقتصاد کشورهای در حال توسعه شده و از این طریق به سطح پایین رشد می‌انجامد. مطالعات تجربی حاکی از آن است که این انحرافات از طریق مکانیزم‌ها و کانال‌هایی همانند: بیماری هلندی، رانت‌جویی، نادیده گرفتن سرمایه انسانی، فساد و ارتشاء، و غیره - جمع‌بندی نهایی حاکی از آن است که همه این عوامل نیز از حکمرانی بد و عوامل نهادی مربوط به آن در این کشورها ناشی می‌شود. - ایجاد می‌شود. امام علی علیه‌السلام این مطلب را در یک حدیث دقیق چنین تبیین می‌فرماید:

«حسن التدبیر ینمی قلیل المال و سوء التدبیر یفنی کثیره^۱» (الآمدی، غررالحکم، ۱۶۷)

به عبارت دیگر، مدیریت ناصحیح و استفاده نادرست از منابع باعث می‌شود تا این مزیت به یک مانع برای رشد اقتصادی تبدیل شود. در این مطالعه سعی می‌شود با بیان ارتباط عوامل اقتصادی و سیاسی، تأثیر وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی به صورت کمی و کیفی بررسی و علت‌العلل مدیریت ناصحیح کشف گردد. برای این منظور چهار گروه از کشورها، مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته‌اند؛ گروه اول شامل کشورهای برخوردار از منابع طبیعی و ناموفق، گروه دوم شامل کشورهای برخوردار از منابع طبیعی و موفق، گروه سوم شامل کشورهای فاقد منابع طبیعی و موفق، و گروه چهارم شامل کشورهای فاقد منابع طبیعی و ناموفق می‌باشند. در جدول (۱) ضمیمه به این کشورها اشاره شده است. سازماندهی این مطالعه به این شکل است که ابتدا ادبیات موضوع سپس یافته‌های مطالعه ارائه شده و در پایان به جمع‌بندی نتایج و ارائه پیشنهادها پرداخته می‌شود.

۲- ادبیات موضوع

به لحاظ منطقی انتظار می‌رود منابع طبیعی، رشد اقتصادی را بهبود دهد یا اینکه حداقل

^۱ حسن تدبیر ثروت کم را زیاد می‌کند و سوء تدبیر ثروت زیاد را به باد فنا می‌دهد

مانع رشد و بهبود وضعیت اقتصادی نشود. به لحاظ تاریخی نیز منابع طبیعی نقش اساسی در توسعه ملت‌های صنعتی شده و ثروتمند، شامل کشورهای استرالیا، کانادا، اسکانداویناوی و ایالات متحده داشته است (استونز^۱، ۲۰۰۳). در مورد نقش منابع طبیعی در توسعه اقتصادی، نظریات بسیار متفاوتی وجود دارد. تاریخ اقتصادی دو قرن اخیر بیانگر مطالعات تجربی متعددی در مورد رابطه وفور منابع طبیعی و رشد اقتصادی است که به نتایج و یافته‌های متفاوتی رسیده‌اند. در طی قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم چندین مطالعه تجربی انجام گرفته که منابع طبیعی را به عنوان موتور رشد اقتصادی معرفی کرده است. اما اکثر مطالعات انجام یافته از نیمه دوم قرن بیستم تاکنون، وفور منابع را توأم با کندی رشد اقتصادی معرفی کرده و برخی از آن‌ها به بلای منابع طبیعی تعبیر کرده‌اند. در الگوهای رشد نئوکلاسیک، نقش و تأثیر محدودیت منابع طبیعی بر فعالیتهای اقتصادی مورد نظر قرار گرفته است. در این الگوها تأکید بر این بوده است که با توجه به عدم کاهش مصرف در بلندمدت، بایستی در فضای بین نسلی به افزایش بهره‌وری پرداخت.

هارت ویک^۲ (۱۹۷۷) توسعه پایدار را مصرف غیرکاهنده در طول زمان می‌داند و این بحث را در قالب قاعده‌ای بیان می‌کند و نشان می‌دهد که چنانچه ذخایر سرمایه‌ای یک کشور در روند زمانی کاهش نیابد، پدیده عدم کاهش سطح مصرف امکان‌پذیر خواهد بود. بر اساس نظر وی می‌توان میزان بهره‌برداری از منابع تجدیدپذیر را مشروط و محدود به عدم کاهش ذخیره توده زنده و اصل منبع کرد. اما در مورد منابع تجدیدناپذیر، هر برداشتی از آن موجب کاهش ذخیره می‌شود و باید چاره دیگری اندیشید.

مشاهدات عینی و مطالعات تجربی بیان می‌کنند که بلای منابع شامل همه کشورهای دارای منابع طبیعی غنی نمی‌شود برای اینکه برخی از کشورها به رغم دارا بودن منابع طبیعی فراوان، دارای رشد و توسعه اقتصادی بالایی هستند و این پدیده اغلب در کشورهای در حال توسعه و بالأخص کشورهای نفتی مصداق دارد. درباره تبیین این پدیده توضیحات مختلفی ارائه شده است ولی در خصوص آن، یک نظریه با پذیرش همگانی وجود ندارد همان‌طور که یک نظریه فراگیر رشد اقتصادی وجود ندارد (ساکس و وارنر^۳، ۲۰۰۱، ص ۸۳۳).

تاکنون دلایل مختلفی برای تبیین این پدیده - همزمانی وفور منابع طبیعی و رشد اقتصادی - طرح شده است؛ در این مطالعه سعی می‌شود به برخی از این دلایل پرداخته

¹ Stevens

² Hart wick

³ Sachs and Warner

شود: در اواخر دهه ۱۹۸۰ آتی^۱ (۱۹۹۰، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، a، b، c) و دیگران به این نتیجه رسیدند که کشورهای دارای منابع معدنی غنی در طی دوره‌های طولانی، رشد اقتصادی بسیار اندک را تجربه می‌کنند. به طوری که در برخی از این کشورها رشد اقتصادی منفی می‌باشد.

مطالعات تجربی بین کشوری سعی کرده‌اند با اندازه‌گیری شاخص‌های مختلف وفور منابع، دلایل کندی رشد اقتصادی کشورهای صاحب منابع طبیعی را بررسی و تحلیل کنند. مطالعه عمده‌ای که در این زمینه صورت گرفته است، مطالعات ساکس و وارنر^۲ (۱۹۹۵a، ۱۹۹۵b، ۱۹۹۷a، ۱۹۹۷b، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱) است که بیان می‌کنند با کنترل عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی، وابستگی و اتکاء به منابع معدنی باعث کندی رشد اقتصادی می‌شود. با توجه به گستردگی مطالعات ساکس و وارنر، اکنون بیشتر اقتصاددانان پذیرفته‌اند که منابع طبیعی مانعی برای توسعه اقتصادی می‌باشد.^۳ اما همه اقتصاددانان بر این باور نیستند و بلکه جمعی از آنان معتقدند که نمونه‌های زیادی وجود دارد که اثبات می‌کنند وفور منابع طبیعی نمی‌تواند به عنوان مانعی برای توسعه اقتصادی محسوب شود.^۴

سالای مارتین و سایرامینین^۵ (۲۰۰۳) یافته‌های ساکس و وارنر (۱۹۹۵) را به چالش می‌کشند و نشان می‌دهند که با در نظر گرفتن عوامل نهادی و کنترل اثرات آن‌ها، وفور منابع طبیعی به طور معناداری با رشد اقتصادی ارتباط منفی ندارد. به عبارت دیگر وفور منابع طبیعی با آسیب رساندن بر کیفیت عوامل نهادی می‌تواند باعث کندی رشد اقتصادی شود. در واقع، این عوامل نهادی خاص برخی از کشورهای در حال توسعه است که منابع طبیعی را در مسیر اثرگذاری منفی بر رشد اقتصادی به خدمت می‌گیرند. پاپیراکس و قرلاف^۶ (۲۰۰۴) نیز بیان می‌کنند که وفور منابع طبیعی موجبات کندی رشد اقتصادی را فراهم می‌کند، اما آن‌ها دریافتند که وقتی متغیرهایی از قبیل فساد، سرمایه‌گذاری، درجه باز بودن تجاری، رابطه مبادله و شاخص‌های سرمایه انسانی در نظر گرفته می‌شوند، وفور منابع

^۱ Auty

^۲ Sachs and Warner

^۳ برای مثال، Papyrakis and Gerlagh (2004) و Kronenberg (2004)

^۴ برای مثال، Sala i Martin and Subramanian (2003)

^۵ Sala i Martin and Subramanian

^۶ Papyrakis and Gerlagh

طبیعی اثر مثبتی روی رشد اقتصادی می‌گذارد.

جمع‌بندی مطالعات تجربی موجود، در تحلیل تأثیرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی نشان می‌دهند که منابع طبیعی مستقیماً دارای اثرات منفی و بازدارنده بر رشد و توسعه اقتصادی نیست، بلکه مدیریت بد کشور که متأثر از عوامل داخلی و خارجی است و وفور منابع طبیعی را به تعبیر سالای مارتین و سابرامینین در مسیر اثرگذاری منفی بر رشد اقتصادی از مجرای کانال‌های خاصی به خدمت می‌گیرد. بدین صورت که سوء مدیریت و حکمرانی بد با ایجاد انحرافات از جمله انحرافات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجب عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای صاحب این منابع می‌شود و در این میان منابع طبیعی نیز در مسیر انحرافی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد؛ لذا در این مطالعه سعی شده است کانال‌های تأثیرگذاری منفی بر رشد اقتصادی از جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

۲-۱- عوامل اقتصادی

۲-۱-۱- بیماری هلندی

به لحاظ تاریخی در کشورهای با حکمرانی بد، بیماری هلندی به دنبال اتکاء به صادرات منابع طبیعی به وجود می‌آید و افزایش نرخ ارز واقعی کشورهای صادرکننده منابع طبیعی، باعث کاهش قدرت رقابتی آنها در بازارهای بین‌المللی می‌شود. افزایش حجم صادرات منابع طبیعی می‌تواند ناشی از افزایش قیمت صادراتی آن یا ناشی از افزایش حجم صادرات کل منابع طبیعی (که می‌تواند با کشف ذخایر طبیعی جدید رخ دهد) باشد. افزایش نرخ ارز واقعی که به خاطر رشد شدید درآمد صادرات منابع طبیعی اتفاق می‌افتد، منجر به کاهش صادرات بخش کارخانه‌ای نیز می‌شود (باربیر^۱، ۲۰۰۳). بسیاری از اقتصاددانان بر این عقیده‌اند که اتکاء بیشتر به تولید بخش مواد اولیه و عدم توجه به بخش کارخانه‌ای می‌تواند اثر منفی روی رشد اقتصادی داشته باشد^۲. همچنین در این بیماری، نوسانات قیمت‌های منابع طبیعی منجر به نوسانات نرخ‌های ارز شده و اقتصاد داخلی را با یک حالت نا اطمینانی مواجه می‌سازد که این حالت برای تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی و نیز برنامه‌ریزی اقتصادی مضر می‌باشد (گیلفاسون^۳، ۲۰۰۱). در اینجا ذکر این نکته ضروری است که در

^۱ Barbier

^۲ برای مثال، می‌توان به مطالعات زیر اشاره کرد:

Kronenberg(2004); Papyrakis and Gerlagh (2004); Gylfason (2001)

^۳ Gylfason

کشورهای در حال توسعه اتکاء به مواد خام طبیعی بجای درونی کردن آن در اقتصاد ملی - که می‌تواند موج‌های سرمایه‌گذاری، اشتغال و درآمد را ایجاد کند - به نوبه خود معلول حکمرانی بد و سوء مدیریت است.

۲-۱-۲- کم ارج نهادن به سرمایه‌گذاری در آموزش و سرمایه انسانی

تجربه کشورهای با رشد اقتصادی بالا و مستمر - به ویژه در عصر گسترش ارتباطات اقتصادی و اضمحلال جوامع بسته - نشان می‌دهد که توضیح نرخ رشد اقتصادی فقط از طریق سرمایه - های فیزیکی و جمعیت شاغل، ناکافی و نادرست است. عوامل دیگری علاوه بر این دو وجود دارد که رشد اقتصادی این جوامع را تشدید نموده است. این عوامل که به عوامل مازاد یا باقیمانده معروف گشته‌اند، علت اساسی افزایش بهره‌وری سرمایه و نیروی انسانی به شمار می‌روند. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که عامل مازاد یا باقیمانده که توضیح‌دهنده بخش مهمی از رشد اقتصادی کشورهای فوق به حساب می‌آید، به طور مستقیم و غیرمستقیم، به آموزش بهتر بستگی دارد.^۱ از این رو عوامل موثر بر سرمایه انسانی نیز دارای نقش تعیین - کننده‌ای در رشد و توسعه اقتصادی می‌باشند؛ در کشورهای دارای منابع طبیعی غنی، یکی از عوامل موثر بر سرمایه انسانی، وفور منابع طبیعی در این کشورها می‌باشد که می‌تواند باعث تقویت یا ضعف سرمایه انسانی آن‌ها شود.

رابطه بین سرمایه انسانی با وفور منابع طبیعی یک رابطه قطعی و مشخصی را نشان نمی‌دهد. با مطالعه وضعیت سرمایه انسانی در کشورهای در حال توسعه دارای منابع طبیعی غنی می - توان گفت که سطح سرمایه انسانی در این کشورها پایین است. به عبارت دیگر، یک کشور در حال توسعه و دارای منابع طبیعی غنی بیشتر تلاش و منابعش را صرف استخراج منبع طبیعی می‌کند برای اینکه این کشور از استخراج این منبع طبیعی یک مزیت نسبی را به دست می - آورد و از طرفی چون منابع طبیعی در اقتصاد این کشورها درونی نمی‌شود (به اصطلاح کارخانه‌ای نمی‌شود)، لذا در این کشورها نیاز به سرمایه انسانی ماهر احساس نمی‌شود. در مقابل طیفی از کشورها صرف‌نظر از اینکه از لحاظ منابع طبیعی غنی یا فقیر هستند (اغلب کشورهای صنعتی)، تلاش و امکاناتشان را صرف تولیدات کارخانه‌ای و صادرات این نوع کالاها می‌کنند و از آنجا که تولید کالاهای کارخانه‌ای با قدرت رقابتی بالا نیازمند سطح مهارت بالایی نیروی کار می‌باشد، لذا این کشورها به آموزش نیروی کار و ارتقای آن اهمیت زیادی قائل

^۱ رجوع شود به عمادزاده و همکاران (1379).

شده‌اند و به تبع آن دارای سرمایه انسانی بالا و ماهر می‌باشند. همچنین گفتنی است که بخش کارخانه‌ای دارای صرفه‌های خارجی قوی‌تری می‌باشد چرا که بخش کارخانه‌ای، توسعه فناوری و مزایای یادگیری حین انجام کار^۱ را تشویق و بهبود می‌بخشد (ماتسویوما^۲، ۱۹۹۲). البته طیف دیگر کشورهای فاقد منابع طبیعی هم وجود دارند که علاوه بر فقدان منابع طبیعی غنی، رشد اقتصادی ضعیفی دارند که در نظر گرفتن این کشورها، بعد ویژه‌ای به تحلیل موضوع مورد بحث می‌بخشد. برخی محققان^۳ نیز که در تبیین بلای منابع طبیعی، روی سرمایه انسانی تمرکز کرده‌اند، استدلال می‌کنند که کشورهای دارای منابع طبیعی غنی، دارای مخارج آموزشی و سال‌های تحصیل پایین و کمتری می‌باشند که علت این امر را هم وجود وفور منابع طبیعی و اتکاء به منابع درآمدی آن می‌دانند و این مطلب را بیان می‌کند که سطوح آموزش بالاتر می‌تواند اثر منفی منابع طبیعی بر رشد اقتصادی را جبران کند (برونشوایلر^۴، ۲۰۰۶، ص ۲). بیردسل و همکاران در سال ۱۹۹۷، در مطالعه‌ای به رابطه منفی بین سرمایه انسانی و وفور منابع دست یافت که همین نتیجه را کیم^۵ نیز در سال ۱۹۹۸ در مطالعه خودش به دست آورد. گیلفاسون و همکاران (۱۹۹۹) بیان می‌کنند که وجود منابع طبیعی فراوان باعث کاهش نیاز به سرمایه انسانی نسبت به دیگر بخش‌های تولیدی می‌شود. آن‌ها دریافتند که افزایش در سهم صادرات مواد اولیه از کل صادرات از ۵٪ به ۳۰٪ از یک کشور یا یک دوره نسبت به دیگری، رشد اقتصادی را سالانه ۰.۵٪ کاهش می‌دهد. گیلفاسون (۲۰۰۱) بیان می‌کند که هزینه عمومی آموزش نسبت به درآمد ملی، سال‌های تحصیل دختران و نرخ ثبت‌نام ناخالص ارتباط معکوسی با سهم سرمایه طبیعی در ثروت ملی در بین کشورها دارد. وی بیان می‌کند که سرمایه طبیعی در کشورهای دارای منابع طبیعی غنی، جایگزین سرمایه انسانی می‌شود و این کشورها به طور عمدی یا غیرعمدی توسعه دیگر منابع تولیدی را نادیده می‌گیرند. به عبارت دیگر ثروت طبیعی، این کشورها را در احساس نیاز به آموزش بالای فرزندانشان، کور می‌کند. در واقع، همان طور که گیلفاسون هوشمندانه عبارت به طور عمدی یا غیر عمدی را بکار می‌برد، باید به این مطلب پرداخته شود که چرا برنامه‌ریزان و مدیران این جوامع در صدد آن نیستند- یا اراده لازم را ندارند-

¹ learning by doing

² Matsuyama

³ همانند (Gylfason (2001) و Bravo Ortega and De Gregorio (2005)

⁴ Brunshweiler

⁵ Kim

که با بالا بردن سطح آموزش، سرمایه انسانی را تقویت کنند و یا با درونی کردن منابع طبیعی در اقتصاد خود، بخش کارخانه‌ای را توسعه دهند. البته در اینجا می‌توان بحث را قدری به عمق برد به این صورت که اولاً این نتیجه‌گیری در کشورهای در حال توسعه صدق می‌کند نه همه کشورهای دارای منابع غنی. ثانیاً پایین بودن سرمایه انسانی، در کشورهای در حال توسعه فاقد منابع طبیعی نیز صدق می‌کند؛ بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که عامل تعیین‌کننده و توضیح‌دهنده سرمایه انسانی پایین در هر دو نوع کشور در حال توسعه، وفور منابع طبیعی نیست بلکه این عامل، مدیریت و حکمرانی بد - صرف‌نظر از میزان فراوانی منابع طبیعی - می‌باشد.

در واقع استفاده بهینه از منابع طبیعی در جهت آموزش و تشکیل سرمایه انسانی در تعارض با ماهیت سیاسی حکمرانان بد - که عموماً به جای اتکاء به مردم کشور خود به بیگانگان تکیه می‌کنند و تثبیت جایگاه سیاسی و حفظ منافع خود را در تأمین منافع بیگانگان می‌بینند - در تعارض قرار می‌گیرد؛ لذا به جای درونی کردن منابع طبیعی در اقتصاد ملی و پرورش نیرو و سرمایه انسانی لازم در بخش‌های متنوعی که می‌تواند به وجود آید، ترجیح می‌دهند مواد خام بفروشند و منافع سریع‌الوصول خود را تأمین کنند حتی اگر در فروش این منابع حامیان خارجی آنان به مراتب سود بیشتری ببرند. از این روی، تحقیق حاضر بر آن است که لایه عمیق‌تری از دلایل نفوذ کند تا تحلیل خود را واقعی‌تر و از ظاهر به باطن سوق دهد. این لایه عمیق‌تر تحلیل عوامل، همان عوامل سیاسی می‌باشند که در ذیل به اختصار به آن پرداخته می‌شود.

۲-۲- دیگر عوامل تأثیرگذار با منشأ سیاسی

۲-۲-۱- رانت جویی

باربیر^۱ (۲۰۰۳) استدلال می‌کند که هر نوع استفاده از منابع طبیعی و کاهش آن بایستی با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های تولیدی دیگر جبران شود. وی نشان داد که در کشورهای در حال توسعه، رانت اقتصادی حاصل از منابع طبیعی به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی اختصاص نمی‌یابد و در اغلب کشورها، رانت منابع باعث گسترش فساد و ارتشاء در آنها می‌شود. در برخی اقتصادهای برخوردار از منابع طبیعی غنی، رفتارهای رانت‌جویانه^۲ رونق دارد

^۱ Barbier

^۲ Rent seeking

(تورویک^۱، ۲۰۰۱). اختلال در تخصیص منابع، کاهش فعالیت‌های مولد، کاهش کارایی اقتصادی، افزایش نابرابری اجتماعی و کندی رشد اقتصادی از پیامدهای اصلی رفتارهای رانت‌جویانه هستند. در واقع، این موارد نمودهایی از سوء مدیریت هستند که اغلب منشأ سیاسی دارند.

۲-۲-۲- رانت منابع و نقش قدرت‌های خارجی

از دیگر پیامدهای سیاسی وفور منابع طبیعی می‌توان به بروز تضاد داخلی و تهدیدات نظامی خارجی اشاره کرد. کالیر^۲ (۱۹۹۸) در بررسی علل عقب‌ماندگی قاره آفریقا، نقش اصلی را به منازعات اجتماعی و درگیری‌های قومی و نژادی نسبت می‌دهد که از فراوانی منابع در آنجا ناشی می‌شود؛ به طوری که در جنگ قدرت برای کسب موقعیت بهتر در رانت‌خواری منابع طبیعی، غالباً قدرت‌هایی استعمارگر نیز نقش دارند. کالیر و هوفلر^۳ (۲۰۰۴) استدلال می‌کنند که وفور منابع طبیعی باعث تهییج و تحریک گروه‌ها برای کسب منافع بیشتر از رانت این منابع می‌شود. ایشان با استفاده از مدل لاجیت دریافتند که سهم صادرات کالای اولیه از GDP یکی از متغیرهای توضیح‌دهنده و معنی‌دار تضاد و منازعات داخلی است؛ به طوری که فرون^۴ نیز در مطالعه سال ۲۰۰۵ به همین نتیجه رسیدند.

وفور منابع طبیعی علاوه بر ایجاد منازعات داخلی، باعث می‌شود که کشورهای سلطه‌گر هم به فکر غارت این منابع بیافتند و با ایجاد یا تشدید منازعات داخلی به حکومت رساندن یک حکمران بد اما مطیع را بر سرکار آورند؛ به عنوان مثال، ایجاد حکومت شروری به نام اسرائیل در سرزمین فلسطین در خاورمیانه - که بیش از ۶۱ درصد ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد - گویای همین مطلب است. بنابراین، تبیین صرفاً اقتصادی از تأثیر وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی، نتایج تورش‌داری را به همراه خواهد داشت؛ لذا تبیین عوامل تأثیرگذار سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مدیریتی در کنار عوامل اقتصادی، تفسیر و تحلیل واقعی‌تری از مسئله را ارائه خواهد داد. به علاوه، وفور منابع طبیعی تنها دلیل اهتمام استعمارگران در به روی کار آوردن حکمرانان نالایق نیست بلکه سایر عوامل نظیر موقعیت سوق‌الجیشی و استراتژیک - حتی در صورت فقدان منابع طبیعی - می‌تواند از دلایل و انگیزه‌های آنان برای روی کار آوردن حکمرانان نالایق در یک کشور دارای مزیت ویژه نظیر

¹ Torvik

² Collier

³ Collier and Hoeffler

⁴ Fearon

قرار گرفتن در سر آبراه‌های کشتی‌رانی، یا دستیابی به بازارهای پرسود باشد.

۲-۲-۳- حکمرانی بد

همان‌طور که گذشت از موارد مهم تبیین دلایل سیاسی و اقتصادی کندی رشد اقتصادی، حکمرانی بد است. این رویکرد عملاً ترکیبی از استدلال‌ات قبلی برای چگونگی خسارت زدن رانت منابع بر توانایی دولت در اداره کشور است. نظریات جدید در این مورد مبین تأثیر منفی درآمد نفتی بر دموکراسی، سرکوب جامعه مدنی و تضعیف پاسخگویی حکومت در برخی از این کشورها است (رز،^۱؛ بانک جهانی،^۲ ۲۰۰۴). اما تاکنون نظریه دولت رانتیر، متداول‌ترین تعبیر از حکمرانی بد بوده است. بر اساس این نظریه هر زمان که دولت‌ها اکثر درآمد خویش را از منابع خارجی، از قبیل رانت منابع یا کمک خارجی به دست آورند، از الزام به وضع مالیات بر شهروندان خلاصی یافته و پاسخگویی کمتری به جوامع خویش خواهند داشت (خیرخواهان، ۱۳۸۵)؛ بنابراین ماهیت دولت از نظر وابستگی آن به خارج به جای استقلال و اتکاء به ملت خود، نقش و علت اصلی را در شکل‌گیری مدیریت نامطلوب که نتیجه آن کندی رشد اقتصادی است، به عهده دارد.

برخی از محققان بیان می‌کنند که چون دولت‌های رانتیر، مالیات اندکی از جامعه گرفته و برنامه‌های رفاهی گسترده‌ای اجرا می‌کنند، گروه‌های مخالف را از بسیج حول مسایل اقتصادی ناامید ساخته و با فشارهای اجتماعی اندکی برای اصلاح سیاست‌های اقتصادی مواجه هستند. همچنین از آنجا که دولت‌های رانتیر سازمان‌های اداری و مالیاتی ناکارآمدی دارند؛ لذا فاقد اطلاعات لازم برای تدوین راهبردهای توسعه هستند (بلاوی و لوسینی،^۳ ۱۹۸۷). در واقع، همان‌طور که اشاره شد، تحلیل واقعی‌تر از موضوع این سوال را ایجاد می‌نماید که حکمرانان بد چگونه به وجود می‌آیند؟ آن‌ها چرا و چگونه بر مسند قدرت تکیه زده‌اند؟ چرا دولت‌های رانتیر به وجود می‌آیند و با تکیه بر کدام اهرم قدرت بر سر کار می‌مانند؟ معمولاً حکمرانان بد متکی به آراء مردم نیستند، پس تکیه‌گاه آنان کجاست؟ این مطلب در نتیجه‌گیری مطالعه حاضر، بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت؛ برخی از مطالعات تجربی کانال‌های تأثیرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی را در نمودار شماره ۱

¹ Ross

² World Bank

³ Beblawi and Luciani

خلاصه می‌کنند.^۱



نمودار شماره (۱): اثرات وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی از منظر برخی از تحلیل‌گران بالای منابع

۳- یافته‌های تحقیق

در این قسمت سعی شده است اثرات عمده وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی به صورت کمی بررسی شود. با توجه به اینکه در این بررسی، بر مطالعه موردی منبع طبیعی نفت به عنوان نماد وفور منابع طبیعی تمرکز شده است، لذا برای تحلیل واقعی‌تر موضوع، چهار گروه از کشورها مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته‌اند. به طوری که گروه اول شامل کشورهای برخوردار از منابع نفتی و ناموفق^۲ (عمده کشورهای عضو اپک) که به اقتصادهای نفتی^۳ هم تعبیر می‌شوند؛ گروه دوم کشورهای برخوردار از منابع نفتی و موفق (نروژ، کانادا، استرالیا، انگلیس)، گروه سوم شامل کشورهای فاقد منابع طبیعی و موفق (سنگاپور، هنگ-

^۱ لازم به ذکر است که به نظر نگارندگان این نمودار به طور کامل واقعیات را منعکس نمی‌کند. شکل کامل و واقعی منبع یافته‌های تحقیق اثرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی در کشورهای دارای منابع طبیعی که در تامین رشد اقتصادی مطلوب ناموفق بوده‌اند در قسمت پایانی مقاله خواهد آمد.

^۲ منظور ناموفق در زمینه رشد اقتصادی و شاخص‌های توسعه است.

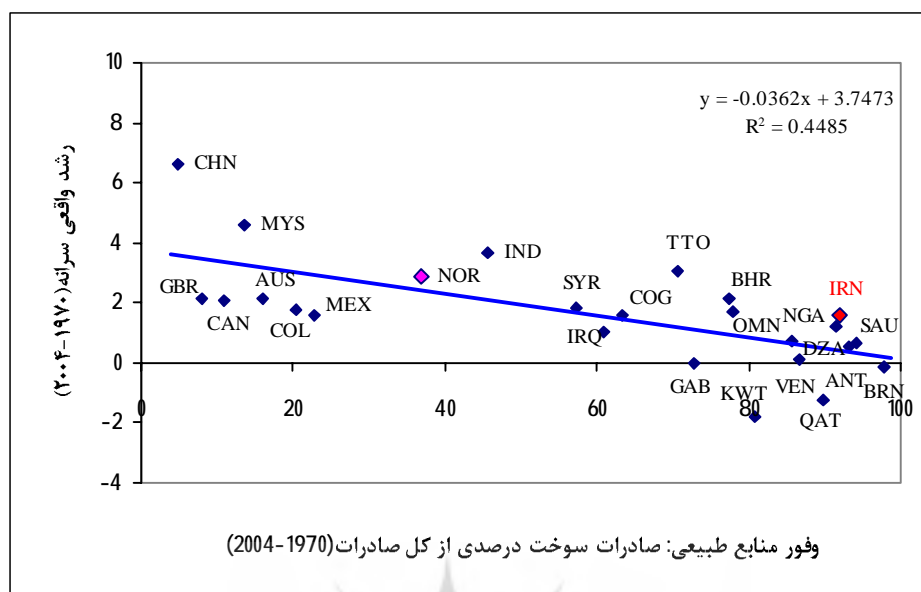
^۳ اقتصادهایی که سهم نفت در آنها کمتر از ۵۰ درصد از کل صادرات نباشد (UNCTAD, 2008, p. 11).

کنگ، ژاپن) و گروه چهارم شامل کشورهای فاقد منابع طبیعی و ناموفق (فیلیپین، اکراین، آفریقای جنوبی، هائیتی) می‌باشند. در این قسمت سعی می‌شود عواملی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، به صورت کمی نیز تجزیه و تحلیل شوند. همچنین باید یادآوری شود که با توجه به بلندمدت بودن مقوله رشد، روش معرفی مدل و برآورد آن با روش‌های مناسب اقتصادسنجی نیازمند سری‌های زمانی بلندمدت می‌باشد؛ درحالی‌که بسیاری از عوامل اقتصادی و سیاسی موثر بر رشد اقتصادی مورد اشاره، فاقد چنین اطلاعات بلندمدتی می‌باشند. از این‌رو، در این مطالعه سعی می‌شود با استفاده از آمارهای توصیفی به بررسی دلایل و عوامل کندی رشد اقتصادی برخی از کشورهای صادرکننده نفت پرداخته شود.

در نمودار شماره ۲ رابطه صادرات منابع نفتی و رشد اقتصادی بررسی شده است. همان‌طور که در این نمودار ملاحظه می‌شود، اتکاء به منابع طبیعی (صادرات نفت خام) با رشد اقتصادی یک رابطه منفی دارد؛ به طوری که با افزایش سهم صادرات نفت از کل صادرات، رشد اقتصادی کشورها کاهش می‌یابد. در این نمودار که هر نقطه نشانگر یک کشور می‌باشد، کشورهای دارای منابع نفتی غنی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. همان‌طور که در نمودار ملاحظه می‌شود، کشورهایی مثل نروژ، کانادا، استرالیا، انگلیس که به رغم دارا بودن ذخایر نفتی فراوان، سهم کمتری از آن‌ها را به صورت خام صادر می‌کنند، از رشد اقتصادی بهتری برخوردار می‌باشند. در مقابل اغلب کشورهای عضو اپک که سهم صادرات نفت خام از کل صادرات آن‌ها بیش از ۵۰ درصد است، رشد اقتصادی پایین‌تری را تجربه می‌کنند.^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ لیست کشورهای مورد بررسی که با استفاده از طبقه‌بندی آنکتاد (2005) انتخاب شده‌اند، در پیوست مقاله آمده است



نمودار شماره (۲): وفور منابع طبیعی و رشد اقتصادی

منبع: یافته‌های تحقیق

بنابراین شاخص مورد استفاده برای منابع طبیعی (سهم صادرات سوخت درصدی از کل صادرات) خود گویای این مطلب است که وفور منابع طبیعی فی‌نفسه باعث کندی رشد اقتصادی نمی‌شود، بلکه نحوه رفتار با این منابع است که از آن تعبیر به بلا یا نعمت می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت که گرچه وجود منبع طبیعی فراوان به خودی خود نمی‌تواند باعث کندی رشد اقتصادی باشد، لیکن مدیریت ناصحیح این منابع بالا بودن درجه اتکاء به درآمدهای حاصل از این منابع باعث بروز اختلالاتی در اثرگذاری دیگر عوامل تولیدی شده و موجبات کندی رشد اقتصادی را فراهم می‌سازد. در این مطالعه عواملی مثل بیماری هلندی، فساد و ارتشاء و کمبود سرمایه انسانی به عنوان کانال‌های اثرگذار که قادرند اثر مثبت وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی را خنثی سازند و مانع به‌کارگیری کارآمد آن در اقتصاد ملی شوند، در چهار گروه از کشورها بررسی شده است. در جدول شماره یک، وضعیت عوامل مذکور در این کشورها نشان داده شده است. همان‌طور که گذشت، سهم صادرات اولیه و صادرات کارخانه‌ای از کل صادرات می‌تواند به ترتیب نشانگر وجود یا عدم وجود بیماری هلندی در این کشورها باشد.

بدین صورت که اگر در کشوری اتکاء به صادرات مواد اولیه یا خام به اندازه‌ای باشد که به صادرات کارخانه‌ای دیگر بخش‌ها آسیب زند، نشانه‌ای بارز از وجود بیماری هلندی در این کشورها محسوب می‌شود. کشورهای عضو اپک که به تعریف آنکتاد اقتصادهای نفتی تلقی می‌شوند، گروهی از کشورهایی هستند که سهم صادرات مواد اولیه یا خام (نفت)، بیش از ۵۰ درصد صادرات آن‌ها را تشکیل می‌دهد؛ مشاهده می‌شود که این اتکاء به درآمدهای نفتی، باعث لطمه خوردن صادرات کارخانه‌ای آن‌ها شده، به طوری که سهم صادرات کارخانه‌ای از کل صادرات در این کشورها، به طور متوسط کمتر از ۲۰ درصد می‌باشد. در کشورهای گروه دوم (نروژ، کانادا، انگلیس، استرالیا) شکاف بارزی بین سهم صادرات اولیه و کارخانه‌ای وجود ندارد، بلکه اتکاء آن‌ها بیشتر به صادرات کارخانه‌ای است، لذا در این کشورها اثری از وجود بیماری هلندی دیده نمی‌شود.

حال سوالی که مطرح می‌شود این است که پس تفاوت میان این دو گروه از کشورها چیست که با وجود اینکه هر دو گروه کشورها از وفور منابع نفتی برخوردارند اما در گروه اول بیماری هلندی به عنوان کانال تأثیرگذار منفی بر رشد اقتصادی ظاهر می‌شود درحالی‌که در گروه دوم چنین پدیده‌ای به وجود نمی‌آید. همچنین کشورهای فاقد منابع طبیعی فراوان نظیر سنگاپور و هنگ‌کنگ (کشورهای گروه سوم) کمتر از ۲۰ درصد صادراتشان مواد اولیه بوده و بیش از ۷۰ درصد صادراتشان را کارخانه‌ای تشکیل می‌دهد. با مقایسه نرخ رشد اقتصادی در این سه گروه از کشورها، می‌توان گفت که هر چه سهم صادرات اولیه بیشتر و سهم صادرات کارخانه‌ای از کل صادرات کمتر باشد، نرخ رشد اقتصادی نیز کمتر و بر عکس هرچه سهم صادرات کارخانه‌ای از کل صادرات افزایش می‌یابد، نرخ رشد اقتصادی نیز بهبود یافته و روند باثباتی را طی می‌کند. همان طور که در این جدول ملاحظه می‌شود، کشورهای عضو اپک دارای نرخ رشد اقتصادی پایین‌تر از متوسط جهانی و حتی منفی هستند. درحالی‌که در کشورهایی مثل نروژ، کانادا، انگلیس و استرالیا که سعی کرده‌اند بجای اتکاء به صادرات خام منابع، از صادرات ارزش افزوده آن‌ها بهره‌مند شوند، رشد اقتصادی بالاتر از متوسط جهانی و پایداری را تجربه می‌کنند. اما کشورهایی مثل سنگاپور و هنگ‌کنگ که صادرات کارخانه‌ای را در سرلوحه امورشان قرار داده‌اند، از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی دنیا برخوردارند. همچنین کشورهای گروه چهارم (کراین، آفریقای جنوبی، هائیتی و فیلیپین) که از منابع طبیعی غنی محروم هستند، دارای رشد اقتصادی پایین‌تر از متوسط جهانی می‌باشند.

فساد و ارتشاء از کانال‌های دیگر اثرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی می‌باشد. جدول شماره یک نشان می‌دهد که شاخص فساد در بین چهار گروه از کشورهای مورد بررسی، ارتباط تنگاتنگی با نحوه برخورد با منابع طبیعی دارد. در اقتصادهای نفتی، سیاست صادرات خام منابع منجر به ایجاد درآمدهایی حاصل از منابع عظیم خدادادی شده و با توجه به اینکه درآمدهای حاصله ناشی از کار نیست، لذا رانت منابع طبیعی باعث گسترش فساد و ارتشاء در این کشورها شده است؛ در حالی که در کشورهای که موفق به استفاده بهینه از منابع نفتی شده‌اند (نروژ، کانادا، استرالیا و انگلیس)، فساد و ارتشاء در حد پایینی قرار دارد.

همان‌طور که جدول (۱) نشان می‌دهد فساد و ارتشاء در کشورهای گروه چهارم (فاقد منابع طبیعی فراوان) نیز بالا- و حتی بیشتر از کشورهای اوپک- می‌باشد. این مطلب (تشابه بین کشورهای گروه اول و چهارم) در خصوص شاخص سرمایه انسانی نیز تا حدود زیادی صادق است.

برای مثال، کشور نروژ در رتبه‌بندی شاخص فساد در سال ۲۰۰۸، رتبه ۱۴ را در بین ۱۸۰ کشور کسب کرده است. همچنین در کشورهای فاقد منابع طبیعی و رشد بالا (گروه سوم) نیز فساد در حد بسیار پایینی است؛ چرا که در این کشورها رانت منابع وجود نداشته و صادرات عمده آن‌ها را صادرات کارخانه‌ای تشکیل می‌دهد که بر اساس کار برنامه‌ریزی شده است؛ لذا می‌توان گفت که در بررسی این سه گروه کشورها، هر چه صادرات خام منابع طبیعی (نفت) افزایش یابد و سهم عمده‌ای از درآمدهای کشور از محل سهل‌الوصول صادرات خام این منابع تأمین می‌گردد، فساد و ارتشاء نیز در این کشورها گسترش یافته و به تبع آن رشد واقعی اقتصادی آن‌ها نیز مختل می‌گردد. در حالی که هر چه سهم صادرات خام منابع طبیعی کاهش یافته و جذب این منابع در تولید داخلی و ایجاد ارزش افزوده از آن افزایش می‌یابد، درآمدهای حاصله نیز بر اساس کار برنامه‌ریزی شده به دست می‌آید و به تبع آن زمینه فساد و ارتشاء در جامعه کاهش می‌یابد. با این حال، کشورهای گروه چهارم که به رغم محروم بودن از منابع طبیعی غنی، فساد بالاتری را تجربه می‌کنند، ما را به تحلیل عمیق‌تر موضوع سوق می‌دهد. از این‌رو، تحلیل صرفاً اقتصادی اثرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی دارای چنین کاستی‌هایی است که در این مطالعه سعی شده است با بررسی عوامل سیاسی موثر، تحلیل واقعی‌تر موضوع صورت گیرد و عامل یا عوامل کلیدی و تعیین‌کننده که در عمق قرار دارند، شناسایی شوند.

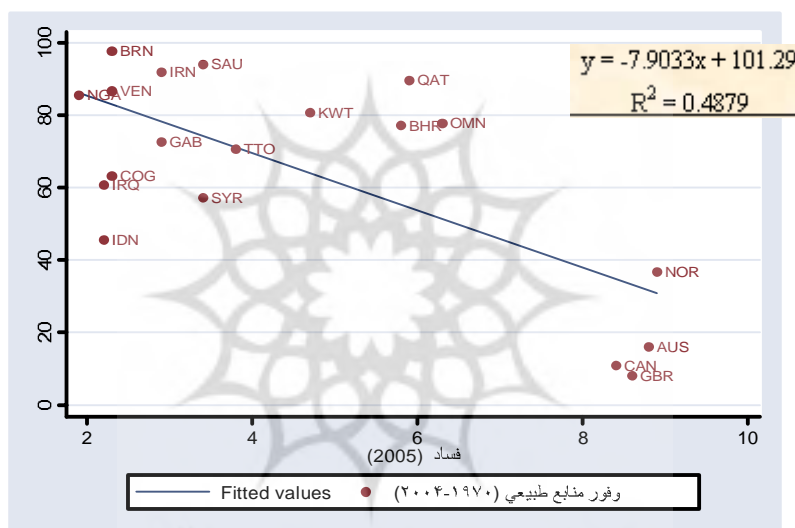
جدول شماره (۱): کانال‌های عمده اثرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی

رشد اقتصادی سرانه*	شاخص توسعه انسانی***		شاخص فساد**		صادرات کارخانه- ای (% از کل صادرات) *		صادرات اولیه (% از کل صادرات)*		
	رتبه بین ۱۷۷ کشور	HDI 2004	رتبه بین ۱۵۸ کشور	CPI 2005	۲۰۰۴	۱۹۹۰	۲۰۰۴	۱۹۹۰	
-۱۹۷۵ ۲۰۰۴	رتبه بین ۱۷۷ کشور	HDI 2004	رتبه بین ۱۵۸ کشور	CPI 2005	۲۰۰۴	۱۹۹۰	۲۰۰۴	۱۹۹۰	
-۲.۳	۷۶	۰.۷۷۷	۷۰	۳.۴	۱۲	۸	۸۸	۹۲	عربستان ^(۱)
-۰.۱	۹۶	۰.۷۴۶	۸۸	۲.۹	۹	-	۹۱	-	ایران ^(۱)
-۰.۸	۳۳	۰.۸۷۱	۴۵	۴.۷	-	۶	-	۹۴	کویت ^(۱)
-۲.۸	۴۹	۰.۸۳۹	۳۰	۶.۲	-	-	-	-	امارات ^(۱)
-۰.۹	۷۲	۰.۷۸۴	۱۳۰	۲.۳	۱۲	۱۰	۸۸	۹۰	ونزوئلا ^(۱)
۰.۲	۱۵۹	۰.۴۴۸	۱۵۲	۱.۹	۲	-	۹۸	-	نیجریه ^(۱)
-	۴۶	۰.۸۴۴	۳۲	۵.۹	۱۳	۱۸	۸۷	۸۲	قطر ^(۱)
۰.۱	۱۰۲	۰.۷۲۸	۹۷	۲.۸	۲	۳	۹۸	۹۷	الجزایر ^(۱)
۱.۸	۱۰۸	۰.۷۱۱	۱۳۷	۲.۲	۵۶	۳۵	۴۴	۶۵	اندونزی ^(۱)
۲.۶	۱	۰.۹۶۵	۸	۸.۹	۱۹	۳۲	۷۷	۶۷	نروژ ^(۲)
۱.۶	۶	۰.۹۵	۱۴	۸.۴	۶۰	۵۹	۳۵	۳۶	کانادا ^(۲)
۲.۱	۳	۰.۹۵۷	۹	۸.۸	۲۵	۲۶	۵۸	۷۱	استرالیا ^(۲)
۲.۱	۱۸	۰.۹۴	۱۱	۸.۶	۷۶	۷۹	۱۸	۱۹	انگلستان ^(۲)
۴.۷	۲۵	۰.۹۱۶	۵	۹.۴	۸۴	۷۲	۱۳	۲۷	سنگاپور ^(۳)
۴.۱	۲۲	۰.۹۲۷	۱۵	۸.۳	۹۶	۹۲	۳	۷	هنگ- کنگ ^(۳)
-۴.۵	۷۷	۰.۷۷۴	۱۱۶	۲.۶	۶۷	-	۳۲	-	اکراین ^(۴)
-۲.۳	۱۵۴	۰.۴۸۲	۱۵۵	۱.۸	-	۸۵	-	۱۵	هایی تی ^(۴)
-۰.۵	۱۲۱	۰.۶۵۳	۴۶	۴.۵	۵۸	-	۴۲	-	آفریقای- جنوبی ^(۴)
۰.۹	۸۴	۰.۷۶۳	۱۱۷	۲.۵	۵۵	۳۸	۱۰	۳۱	فیلیپین ^(۴)
۱.۴	-	۰.۷۴۱	-	-	۷۷	۷۲	۱۸	۲۳	جهان

* بانک جهانی، شاخص‌های توسعه جهانی، (WDI, 2012)

*** CPI: شاخص اندازه‌گیری فساد و ارتشاه که در دامنه بین صفر (بالاترین فساد) و ۱۰ (کمترین فساد) قرار دارد.
 (منبع: Transparency International and University of Passau)
 *** UNDP, Human Development Report, 2013
 (۱): کشورهای دارای منابع طبیعی غنی و ناموفق (کشورهای عضو اپک- اقتصادهای نفتی)- (۲): کشورهای دارای منابع طبیعی غنی و موفق- (۳): کشورهای فاقد منابع طبیعی غنی و موفق- (۴): کشورهای فاقد منابع طبیعی غنی و ناموفق

نمودار (۳) که ارتباط وفور منابع طبیعی (سهم صادرات نفت از کل صادرات) و فساد را در کشورهای صادرکننده نفت نشان می‌دهد گویای همین مطلب است. این نمودار نشان می‌دهد که در اقتصادهای نفتی فساد بالا بوده ولی در کشورهای گروه دوم در حد پایینی قرار دارد.

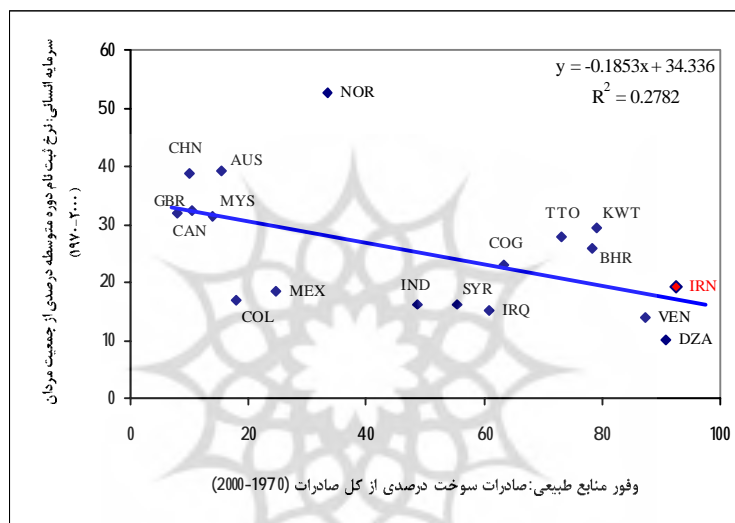


نمودار شماره (۳): وفور منابع طبیعی و فساد

منبع: محاسبات تحقیق

سرمایه انسانی که امروزه یکی از مهم‌ترین عوامل رشد اقتصادی کشورها محسوب می‌شود، می‌تواند یکی دیگر از کانال‌های انتقال اثر وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی باشد. در این مطالعه برای بررسی نقش وفور منابع طبیعی از کانال سرمایه انسانی با رشد اقتصادی از چندین شاخص استفاده شده است. در جدول شماره یک که از شاخص توسعه سرمایه انسانی (HDI) استفاده شده است، می‌توان استنباط کرد که HDI در کشورهایی که اتکاء کمتری به درآمدهای حاصل از صادرات خام منابع طبیعی دارند، در سطح بسیار بالایی قرار

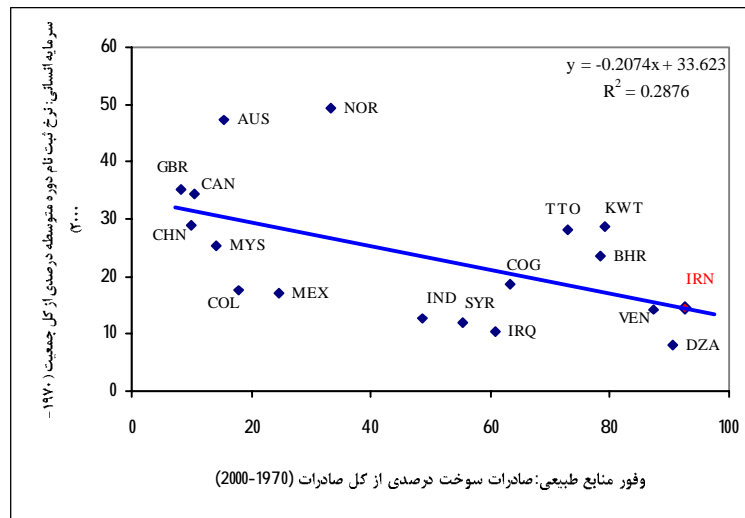
دارد؛ به طوری که کشور نروژ در عین حال که از فراوانی منبع طبیعی نفت برخوردار است، در رتبه‌بندی HDI در بین ۱۸۷ کشور، رتبه اول را به خود اختصاص داده است. در حالی که در اقتصادهای نفتی (گروه اول) و کشورهای فاقد منابع طبیعی فراوان (گروه چهارم) این شاخص پایین‌تر است. نمودارهای ۴ و ۵ نیز با استفاده از شاخص «نرخ ثبت‌نام دوره متوسطه درصدی از جمعیت مردان و وفور منابع طبیعی» رابطه سرمایه انسانی با وفور منابع طبیعی را نشان می‌دهد.



نمودار شماره (۴): وفور منابع طبیعی و سرمایه انسانی (نرخ ثبت‌نام دوره متوسطه درصدی از جمعیت مردان)

منبع: محاسبات تحقیق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نمودار شماره (۵): وفور منابع طبیعی و سرمایه انسانی (نرخ ثبت نام دوره متوسطه درصدی از کل جمعیت)

منبع: محاسبات تحقیق

نتیجه این مطالعه حاکی از رابطه منفی سهم صادرات نفت خام - و نه صرفاً وفور منابع طبیعی - با سرمایه انسانی است؛ به طوری که کشورهایی که بیش از ۵۰ درصد صادراتشان، صادرات نفت خام می‌باشد به مراتب سرمایه انسانی پایین‌تری نسبت به طیف کشورهای موفق در زمینه استفاده از وفور نفت خام دارند که این نتایج با نتایج مطالعات بیردسل و همکاران (۱۹۹۷ و ۲۰۰۱) و گیلفاسون (۱۹۹۹ و ۲۰۰۱) همسو می‌باشد؛ بنابراین اقتصادهای نفتی (گروه اول) به رغم داشتن درآمدهای کلان صادراتی از منابع طبیعی و کشورهای فاقد منابع طبیعی فراوان (کشورهای گروه چهارم) بر مهم‌ترین عامل رشد اقتصادی یعنی سرمایه انسانی توجهی چندانی نداشته‌اند و عدم شکل‌گیری مناسب سرمایه انسانی، باعث کندی رشد اقتصادی این کشورها شده است. در حالی که گروه دوم (کشورهای دارای وفور منابع با مدیریت خوب) و گروه دوم (کشورهای فاقد وفور منابع طبیعی و موفق) از رابطه مثبت بین رشد سرمایه انسانی و رشد اقتصادی برخوردار هستند.

۴- تجزیه و تحلیل یافته‌ها

در مطالعه حاضر سعی شد تعبیر بلای منابع به معنی تأثیر منفی وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی کشورها مورد مطالعه مجدد قرار گیرد و با شناسایی کانال‌های اثرگذاری وفور

منابع طبیعی بر رشد اقتصادی و عوامل به وجود آورنده آن کانال‌ها، دلایل عقب‌ماندگی اقتصادهای نفتی تبیین و تفسیر شود. از مقایسه کانال‌های یادشده در مورد چهار گروه از کشورهای منتخب که دو گروه از آن‌ها دارای وفور منابع طبیعی و دو گروه دیگر فاقد منابع طبیعی بوده‌اند، این نتیجه حاصل می‌شود که حکم کلی و واحدی در ارتباط با تأثیر وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی نمی‌توان صادر کرد چرا که در دو گروه کشورهای دارای وفور منابع طبیعی، نتایج بررسی کانال‌ها متفاوت و در دو گروه فاقد وفور منابع طبیعی نیز نتایج بررسی کانال‌های تأثیرگذار بر رشد اقتصادی متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال، مطابق یافته‌های تحقیق، هم در گروه اول و هم در گروه چهارم، با وجود تفاوت در میزان منابع طبیعی، سرمایه انسانی پایین و فساد و ارتشاء بالاست و بالعکس در گروه‌های دوم و سوم با وجود تفاوت در میزان منابع طبیعی، سرمایه انسانی بالا و فساد و ارتشاء پایین است؛ بنابراین سوالی که در اینجا مطرح است این است که عامل اساسی که موجب کانال‌های تأثیرگذار منفی وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی می‌شود، کدام است؟ که نقش کلیدی و تعیین‌کننده دارد؟ با تأمل در این سوال می‌توان دریافت که تفاوت در نحوه مدیریت منابع است که آن هم مسئله‌ای در خصوص حکمرانی است؛ بنابراین یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دلیل عمده توسعه‌نیافتگی و بالأخص کندی رشد اقتصادی کشورهای نفتی، حکمرانی بد و سوء مدیریت منابع است که آثار آن از طریق اتکاء و وابستگی شدید این کشورها به درآمدهای حاصل از صادرات خام منابع نفتی و عدم توانایی یا فقدان اراده لازم برای بهره‌برداری بهینه از آن و در نتیجه وجود کانال‌های تأثیرگذار خود را نشان می‌دهد. به طوری که این وضعیت نه تنها باعث بروز انحرافات در هدایت و جریان سرمایه‌های فیزیکی و انسانی می‌شود و با اختلال در شکل‌گیری مناسب عوامل تولید، موجبات کندی رشد اقتصادی را فراهم می‌کند، بلکه حقوق نسل‌های آتی از منابع طبیعی را ضایع کرده و زمینه استمرار پدیده عقب‌ماندگی در آینده را نیز فراهم می‌سازد.

سیاست صادرات خام منابع طبیعی با آسیب زدن بر صادرات کارخانه‌ای اقتصادهای نفتی، علائمی از بیماری هلندی در این کشورها را تأیید می‌کند. در حالی که کشورهای موفق در زمینه برخورد با منابع طبیعی (کشورهای گروه دوم)، با اتکاء کمتر بر درآمدهای حاصل از صادرات منابع طبیعی، به جذب این منابع در تولید داخل پرداخته و با روی آوردن به صادرات فرآورده‌های با فناوری پیشرفته، به تدریج به سمت صنایع کارخانه‌ای مبتنی بر دانش حرکت کرده‌اند؛ در حالی که اقتصادهای نفتی بیشترین تلاش خود را مصروف استخراج

منبع طبیعی کرده و عمدتاً به درآمد حاصل از فروش آن اتکا و اکتفا می‌نمایند. این کشورها با کسب یک مزیت نسبی از استخراج این منبع طبیعی، به سمت تولید مواد اولیه و خام و کسب درآمد از صادرات خام این منابع روی آورده و توجه کافی به تولیدات کارخانه‌ای نکرده‌اند؛ از این‌رو در این کشورها سرمایه انسانی و نیروی کار ماهر و خلاق نادیده گرفته شده است؛ لذا این اختلال در مهم‌ترین عامل رشد اقتصادی یعنی سرمایه انسانی موجبات کندی و ناپایداری هر چه بیشتر رشد اقتصادی این کشورها را فراهم کرده است. این در حالی است که این عامل مهم رشد اقتصادی در کشورهای دارای وفور منابع طبیعی که حکمرانی و مدیریت خوبی در ارتباط با منابع داشته‌اند، از وضع مطلوبی برخوردار است.

همچنین اتکاء به درآمدهای سهل‌الوصول صادرات خام منابع باعث گسترش فعالیت‌های رانت‌جویانه در اقتصاد شده و به تبع آن فساد و ارتشاء در جامعه نیز گسترش می‌یابد. مطابق یافته‌های تحقیق، شاخص فساد در اقتصادهای نفتی (کشورهای گروه اول) نسبت به کشورهای موفق (گروه دوم و سوم؛ که اولی دارای وفور منابع طبیعی و دومی فاقد آن است لیکن از مدیریت خوب اقتصادی برخوردارند) در سطح بالاتری قرار دارد و می‌توان گفت که برخورد ناصحیح با وفور منابع طبیعی می‌تواند باعث گسترش فعالیت‌های رانت‌جویانه و فساد و ارتشاء گردد؛ لذا با استفاده از نتایج حاصله می‌توان استنباط کرد که جوامعی که پایه و اساس فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها بر اساس مدیریت بهینه منابع و معیار کار نباشد، یا درآمدهای کلان کشورها حاصل از فعالیت‌های اقتصادی سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده نباشد، فاقد توانایی مدیریت منابع طبیعی و انسانی و به طور کلی اقتصادی جوامع خویش بوده و لذا نمی‌توانند منابع غنی خدادادی را در اقتصاد داخلی جذب کرده و از ارزش افزوده این منابع استفاده کنند.

باید اذعان کرد که نتیجه‌گیری فوق که بر اساس داده‌های آماری شاخص‌های اقتصادی بیان شد، قادر به تحلیل همه‌جانبه موضوع مورد مطالعه نیست و لذا برای تحلیل واقعی‌تر موضوع بایستی جنبه سیاسی بحث را هم در نظر گرفت که در ذیل بدان اشاره می‌شود. این ارتباط به ویژه با نگاه ویژه به نقش حکمرانی بد که در صفحات پیشین به عنوان موجد کانال‌های تأثیرگذار بررسی گردید، برقرار می‌شود.

در اینجا لازم است تفکیک دیگری در میان کشورهای گروه اول قائل شویم؛ به طوری که برخی از کشورهای دارای وفور منابع طبیعی به واسطه حاکمیت بلندمدت استبداد و استعمار و حکمرانی بد در آن‌ها و به لحاظ تاریخی کشورهای عقب‌مانده‌اند و ساختار

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها از گذشته‌های دور نامطلوب بوده و در آن‌ها برخی از کانال‌های یادشده در طول دهه‌ها و قرن‌های متمادی شکل گرفته و برخی از شیوه‌های ناپسند و غیرمعقول و غیرمنطقی نیز در فرهنگ عامه مردم نهادینه شده است. برخی از این کشورها نظیر ایران، ونزوئلا و امثالهم پس از دستیابی به استقلال واقعی خود و روی کار آمدن حکومت مستقل و دولت مردمی و پویا در آن‌ها، درصدد حکمرانی خوب و اصلاح امور و اجرای برنامه‌های عقلایی و بهینه در جهت رشد و توسعه اقتصادی برآمده‌اند، به طوری که می‌توان گفت که این کشورها از شمول کانال حکمرانی بد خارج شده‌اند، لیکن نظر به ساختار اقتصادی وابسته این کشورها به لحاظ تاریخی و احاطه بلندمدت کشورهای استعمارگر به اقتصاد این کشورها از طریق شکل‌دهی صادرات و واردات آن‌ها، و نیز به لحاظ حاکمیت و سلطه سیاسی کشورهای استعمارگر به کل جهان در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، نه تنها تلاش‌های این کشورها در جهت رشد و توسعه اقتصادی به واسطه مداخلات، تحریم‌ها، بایکوت‌ها و ایجاد اختلال در مناسبات و امور اقتصادی و سیاسی داخلی و خارجی آن‌ها، خنثی می‌شود، بلکه عملاً این کشورها تحت فشار خارجی قرار می‌گیرند و ضرر و زیان‌های فراوانی به این کشورها وارد می‌شود که نتیجه نهایی آن فشارها، کندی رشد اقتصادی و عقب افتادن تحقق اهداف توسعه‌ای آن‌ها می‌شود.

کشورهای سلطه‌گر اگر بتوانند در این کشورها مداخله نظامی، کودتا و استعمار نو را اجرا می‌کنند و اگر نتوانند از طریق استعمار فرانو و مداخلات نرم سعی در وابسته کردن این کشورها می‌نمایند و اگر هیچ کدام میسر نشود، در صحنه بین‌المللی عرصه را بر اقتصاد این کشورها تنگ می‌گیرند تا اجازه نیل به رشد و توسعه اقتصادی به آن‌ها ندهند. تجربه این امر در گذشته در دوران ملی شدن نفت ایران، ملی شدن کانال سوئز، ملی شدن منابع مس شیلی به وقوع پیوسته است و در دوره کنونی نیز فشار بر کشورهای نظیر ایران که در آن حاکمیت می‌خواهد با اتکا به خواست مردم به سیاست، فرهنگ و اقتصاد مستقل روی بیاورد مشاهده می‌گردد؛ لذا هر مقدار که کشورهای عقب نگه داشته شده بخواهند منابع طبیعی خود را در اقتصادشان درونی بکنند و پایه رشد و توسعه اقتصادی خود قرار دهند، استعمارگران به همان میزان این اقدامات را در تعارض با منافع خود دیده و با مداخلات خود سعی می‌کنند مانع از به نتیجه رسیدن مدیریت بهینه و حکمرانی خوب این کشورها می‌شوند. این کشورها که در حال حاضر تعداد آن‌ها در میان کشورهای گروه اول اندک است بخشی از کشورهای گروه اول هستند که تحلیل و دلایل کندی رشد اقتصادی آن‌ها

مستقل از بقیه کشورهای این گروه است. در این کشورها چالش اصلی، فشار سیاسی-اقتصادی خارجی است و میزان موفقیت آن‌ها در این راستا بستگی به آگاهی، اراده و مقاومت مردم و دولت در این تقابل دارد^۱. بنابراین با عنایت به یافته‌های تحقیق حاضر نمودار شماره یک (اثرگذاری وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی) به صورت نمودار ۶ تکمیل می‌شود.



نمودار شماره (۶): اثرات وفور منابع طبیعی بر رشد اقتصادی بر اساس یافته‌های تحقیق

^۱ به عنوان مثال، کشور ایران نیز به دلیل فراوانی منابع نفتی از تهدیدات خارجی ایمن نبوده و همواره در دوره‌های مختلف تاریخی با فشارها و تهدیدات کشورهای سلطه‌گر روبرو بوده است. در دوران قبل از انقلاب اسلامی، دولت‌های استعمارگر با همراه کردن سران کشور به سهولت قادر به غارت منابع طبیعی کشور بودند. لیکن بعد از انقلاب اسلامی و اعلام استقلال ایران از کشورهای سلطه‌گر، تحریم‌ها و تهدیدات نظامی علیه ایران شدت گرفت؛ به طوری که کشورهای استعمارگر سعی دارند با ایجاد نااطمینانی در منطقه، موجبات افزایش درجه ریسک و گریز سرمایه‌های داخلی و خارجی را فراهم می‌کنند تا به زعم خودشان مردم و دولتمردان کشور ایران با خواسته‌های سلطه‌جویانه آنها همراه شود.

۵- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به مبانی تئوریک و برخی مطالعات تجربی و نتایج حاصل از مطالعه حاضر می‌توان نتیجه گرفت کشورهایی که صاحب منابع طبیعی غنی هستند، عملکردهای متفاوتی در خصوص رفتار با این منبع طبیعی دارند. در تحقیق حاضر که صادرات منابع نفتی به عنوان شاخص وفور منابع طبیعی در نظر گرفته شد، نتایج و یافته‌ها حاکی از رابطه منفی سهم صادرات منابع نفتی از کل صادرات با رشد اقتصادی بوده است، به طوری که اقتصادهای نفتی که بیش از ۵۰ درصد صادراتشان، صادرات نفت خام می‌باشد، رشد اقتصادی خوب و پایداری را تجربه نمی‌کنند؛ در حالی که جمعی دیگر از کشورهای دارای وفور منابع طبیعی نظیر کشورهای نروژ، کانادا، استرالیا، انگلیس دارای رشد اقتصادی خوب و از جمله کشورهای توسعه‌یافته به شمار می‌روند؛ همچنان که کشورهای فاقد منابع طبیعی فراوان نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند که یک دسته از آن‌ها با رشد اقتصادی کند و عقب‌ماندگی مواجه بوده‌اند. از این رو نمی‌توان صریحاً نتیجه گرفت که وفور منابع طبیعی موجب کندی و عقب‌ماندگی کشورها می‌شود بلکه می‌توان با در نظر گرفتن کشورهای موفق در زمینه استفاده از منابع طبیعی غنی نتیجه گرفت که تفاوت در نحوه برخورد با این منابع طبیعی است نه در میزان منابع طبیعی. حقیقت امر این است که عامل اصلی عقب‌ماندگی و کندی رشد و توسعه اقتصادی «حکمرانی بد» است. حکمرانی بد خود مولود استبداد و استعمار است و کانال‌های مطالعه شده در این تحقیق - که سبب کندی رشد اقتصادی می‌گردند- هنگامی گشوده می‌شوند که حکمرانی بد برقرار شده باشد. نکته مهم این است که اگر در گذشته حکمرانی بد می‌توانست حاکی از استبداد مستقل داخلی باشد، در دوران معاصر به ویژه قرن بیستم، استبداد و حکمرانی بد مولود استعمار است. حکمرانان بد که فاقد پشتوانه مردمی هستند، گمارده و تحت‌الحمایه دولت‌های استعمارگر می‌باشند و نمی‌توانند بدون اتکاء به استعمارگران به حیات خود ادامه دهند. این واقعیت به ویژه زمانی محرز می‌گردد که وضعیت اقتصادی کشورهای گروه چهارم نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد و مشاهده می‌شود که در آن کشورها که منابع طبیعی فراوانی وجود ندارد، حکمرانی بد به همراه کانال‌های بازدارنده و تأثیرگذار منفی موجب کندی رشد اقتصادی و عقب‌ماندگی آن‌ها شده است.

مروری بر تاریخ اقتصاد سرمایه‌داری نشان می‌دهد که استعمارگران از یک طرف منابع طبیعی این کشورها (گروه اول) را به بهاء ناچیز خریداری می‌کنند و از طرف دیگر با

بازارگشایی و بدست آوردن بازار مصرف این کشورها و نیز با ایجاد اختلاف و جنگ‌های منطقه‌ای و بحران‌آفرینی و ایجاد تنش و جنگ سرد بین کشورها، آن وجه ناچیز را - با فروش انواع کالاهای نظامی و غیرنظامی - مجدداً تصاحب می‌کنند تا بدین وسیله رکود و بحران اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را به عقب بیندازند و این جز با استعمار نو و گماردن حکام دست‌نشانده (حکمرانی بد) - که با منابع طبیعی با سوء مدیریت برخورد می‌کنند - میسر نمی‌شود.

بنابراین با عنایت به اینکه نادیده گرفتن تأثیر عوامل غیراقتصادی نظیر عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مدیریتی در شکل‌گیری پدیده‌های اقتصادی، موجب تک بعدی شدن تحلیل‌ها گردیده و منجر به نتایج غیر واقعی و نادرست می‌شود، لذا با توجه به نتایج و یافته‌های مطالعه حاضر و با یک نگاه جامع به مسئله به اصطلاح بالای منابع می‌توان نتیجه گرفت که استعمار و حکمرانان بد مورد حمایت آن، علت‌العلل شکل‌گیری و گسترش عواملی مانند بیماری هلندی، فساد و ارتشاء و غیره - که موجب کندی رشد اقتصادی در همه کشورها از جمله کشورهای دارای وفور منابع طبیعی می‌شوند - می‌باشند که این یافته‌ها با نظریات برخی از اقتصاددانان بی‌طرف و منصف نظیر میردال همسو می‌باشد. البته در این میان هر کشوری - نظیر ایران، ونزوئلا، سوریه و... - که بخواهد مستقل باشد و از اطاعت و وابستگی به بیگانگان سرباز زند، استعمارگران با روش‌های گوناگونی نظیر تحریم و محاصره اقتصادی، تحریک همسایگان، بایکوت‌های مختلف، تهدیدها و تحدیدها و بالا بردن درجه ریسک و امثالهم سعی می‌کنند مانع از خیز اقتصادی آن کشور گردند و در این میان اقتصاددانان وابسته به اردوگاه سرمایه‌داری تلاش می‌کنند با طرح عناوینی مانند «بلای منابع» سرمایه‌داری جهانی را نه تنها از کندی رشد اقتصادی بلکه از محرومیت، عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی کشورهای گروه اول (کشورهای عقب‌مانده دارای وفور منابع طبیعی) تبرئه کنند. این کوشش را می‌توان به تلاش اسلاف این اقتصاددانان در تبرئه «سرمایه‌داری» از فقر و محرومیت کشورهای عقب‌نگه داشته شده با طرح مسئله خست طبیعت و محدودیت منابع به عمل آورده‌اند، تشبیه کرد^۱. بنابراین حکمرانان اقتصادهای نفتی در صورتی که از اراده لازم برای مدیریت بهینه منابع ملی خود برخوردار باشند می‌توانند با استفاده از تجربه کشورهای موفق در زمینه برخورد با منابع طبیعی، در سیاست صادرات نفت خام (اصل سرمایه) و اتکاء به صادرات این منابع تجدیدنظر کرده و ضمن

^۱ برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به صدر (1349).

توجه به عوامل مهم رشد بالأخص سرمایه انسانی، سیاست گسترش ظرفیت تولید و صادرات غیرنفتی را در پیش گیرند تا این کشورها قدرت جذب این منابع عظیم طبیعی را داشته و موجبات رشد اقتصادی پایدار و سریع را فراهم کنند؛ در غیر این صورت منابع فراوان را با تصمیمات نابهینه تلف خواهند کرد و این همان فرمایش ارزشمند امام علی (ع) می باشد که «حسن التدبیر ینمی قلیل المال و سوء التدبیر یفنی کثیره» یعنی، حسن تدبیر ثروت کم را زیاد می کند و سوء تدبیر ثروت زیاد را به باد فنا می دهد.

فهرست منابع

۱. الأمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سید هاشم بن السید حسین الحسینی المحلاتی (۱۳۷۷)، جلد اول، ص ۳۵۷.
 ۲. خیرخواهان، جعفر (۱۳۸۵)، بلای منابع، اقتصاد و جامعه، سال دوم، شماره هفتم، صص ۲۷-۸.
 ۳. صدر، سید محمدباقر «شهید» (۱۳۴۹)، اقتصاد ما، جلد اول، ترجمه محمد کاظم موسوی، جلد اول، موسسه انتشارات اسلامی.
 ۴. سلمانی، بهزاد و یاوری، کاظم (۱۳۸۳)، رشد اقتصادی در کشورهای دارای منابع طبیعی: کشورهای صادرکننده نفت، فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی، شماره ۳۱، صص ۱-۲۴.
 ۵. ممی پور، سیاب (۱۳۸۷)، بررسی رابطه وفور منابع طبیعی و سرمایه انسانی با رشد اقتصادی در کشورهای صادرکننده نفت، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه تبریز.
1. Auty, Richard M. (1997), Natural Resource Endowment, the State and Development Strategy, Journal of International Development 9 (4), pp. 651-663.
 2. Auty, Richard M. (2001), The Political Economy of Resource-Driven Growth, European Economic Review 45, pp. 839-846.
 3. Barbier, Edward B. (2003), The Role of Natural Resources in Economic Development, Australian Economic Papers, 42(2), pp.253-2
 4. Beblawi, Hazem, and Giacomo Luciani, eds. (1987), Nation, State and Integration in the Arab world, The rentier state. London: Croom Helm.

5. Birdsall, N., Ross, D. and Sabot, R. (1997), Education, Growth and Inequality, Pathways to Growth: Comparing East Asia and Latin America, N. Birdsall, and F. Jasperson. Washington DC: Inter-American Development Bank, pp. 93-127.
6. Barro, Robert J. and Jong-Wha Lee (2001), International Data on Educational Attainment: Updates and Implications, Oxford Economic Papers 53(3), pp. 541-563.
7. Barro, Robert J. and Jong-Wha Lee (2000), Data Set for a Panel of 138 Countries, CID, Harvard University
8. Bravo-Ortega, Claudio and Jose De Gregorio (2005), The Relative Richness of the Poor, Natural Resources, Human Capital and Economic Growth, World Bank Working Paper Series No. 3484.
9. Brunnschweiler, Christa (۲۰۰۶), Cursing the Blessings? Natural Resource Abundance, Institutions, and Economic Growth, Institute of Economic Research, ETH Zurich, Zuerichbergstrasse 18, 8032 Zurich, Switzerland, pp. 1-20.
10. Collier, Paul, and Hoeffler, Anke. (2004), Greed and Grievance in Civil War, Oxford Economic Papers, 56(4), pp.563-96.
11. Gylfason, Thorvaldur, Thor Herbertsson, and Zoega, Gylfi. (1999), A Mixed Blessing: Natural Resources and Economic Growth, Macroeconomic Dynamics, 3, pp. 204-225.
12. Gylfason, Thorvaldur (2001), Natural Resources, Education, and Economic Development, European Economic Review, 45, pp. 847-859.
13. Gylfason, Thorvaldur (2002), Mother Earth: Ally or Adversary, World Economics, January, pp. 1-19.
14. Heston, A., Summers, R., Aten, B.(2006), Penn World Table Version6.1, CIC, University of Pennsylvania
15. Fearon, James D. (2005), Primary Commodity Exports and Civil War, Journal of Conflict Resolution, 49(4), pp.483-507.
16. Matsuyama, K. (1992), Agricultural Productivity, Comparative Advantage, and Economic Growth, Journal of Economic Theory, 58(2), pp.317-34.
17. Papyrakis, Elissaios and Reyer Gerlagh (2004), The Resource Curse Hypothesis and its Transmission Channels, Journal of Comparative Economics, 32, pp. 181-193.
18. Ross, Michael L. (1999). The Political Economy of the Resource Curse, World Politics, 51.2, pp. 297-322.
19. Ross, Michael L. (2001), Does Oil Hinder Democracy?, World Politics, 53, pp. 325-361.

20. Sachs, Jeffrey D. and Andrew M. Warner (1995a), Natural Resource Abundance and Economic Growth, NBER Working Paper No. W5398.
21. Sachs, Jeffrey D. and Andrew M. Warner (1997), Natural Resource Abundance and Economic Growth, Working Paper, Institute for International Development, Harvard University, pp.1-50.
22. Sachs, Jeffrey D. and Andrew M. Warner (1999), The Big Push, Natural Resource Booms and Growth, Journal of Development Economics, 59, pp. 43-76.
23. Sachs, J. D. and Andrew M. Warner (2001), Natural Resources and Economic Development: the Curse of Natural Resources, European Economic Review, 45, pp.827-838.
24. Sala-i-Martin, Xavier and Arvind Subramanian (2003), Addressing the Natural Resource Curse: an Illustration from Nigeria, NBER Working Paper, No. 9804.
25. Stevens, Paul. (2003), Resource Impact: Curse of Blessing? a literature survey, Journal of Energy Literature, 9, pp. 3-42.
26. Torvik, Ragnar (2001), Natural Resources, Rent Seeking and Welfare, Journal of Development Economics, 67, pp. 455-470.
27. UNCTAD (2013), UNCTAD Handbook of Statistics 2013.
28. World Bank (2012), World Development Indicators.

اقتصادهای نفتی (بر اساس طبقه‌بندی آنکتاد)		
BHR : بحرین	AGO : آنگولا	DZA : الجزایر
GAB : گابن	COG : کنگو	BRN : برونی
IRQ : عراق	IRN : ایران	IND : اندونزی
ANT : آنتیل هلند	LYB : لیبی	KWT : کویت
QAT : قطر	OMN : عمان	NGA : نیجریه
TTO : ترینیداد و توباگو	SYR : سوریه	AUS : عربستان سعودی
YEM : یمن	VEN : ونزوئلا	AMT : امارات متحده عربی
دیگر کشورهای صادرکننده نفت (اقتصادهای غیرنفتی)		
AUS : استرالیا	GBR : انگلیس	CAN : کانادا
MYS : مالزی	COL : کلمبیا	NOR : نروژ
		MEX : مکزیک

منبع: UNCTAD, 2008, p. 13